The Walters Art Museum
600 N. Charles Street
Baltimore, Maryland
21201
http://www.thewalters.org/

http://creativecommons.org/licenses/by-nc-sa/3.0/legalcode
Published 2009

NOTE: The pages in this book are ordered from right to left. This means that to view the pages in order, you should go the last page of the document and read what would be from “back-to-front” for a Western manuscript.

This document is a digital facsimile of a manuscript belonging to the Walters Art Museum, in Baltimore, Maryland, in the United States. It is one of a number of manuscripts that have been digitized as part of a project generously funded by the National Endowment for the Humanities, and by an anonymous donor to the Walters Art Museum. More details about the manuscripts at the Walters can be found by visiting The Walters Art Museum's website www.thewalters.org. For further information about this book, and online resources for Walters manuscripts, please contact us through the Walters Website by email, and ask for your message to be directed to the Department of Manuscripts.

III-3-6

№ 2

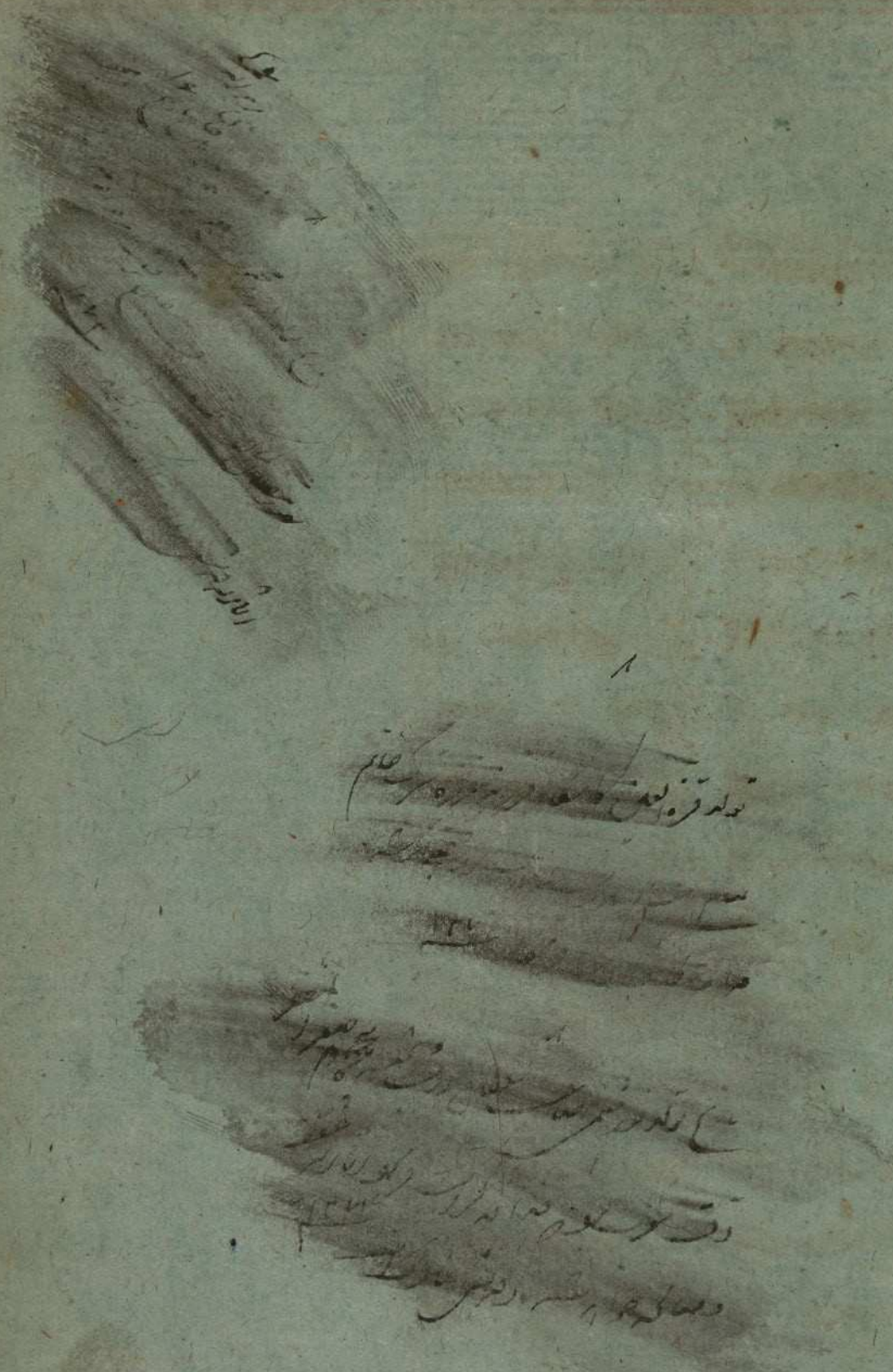

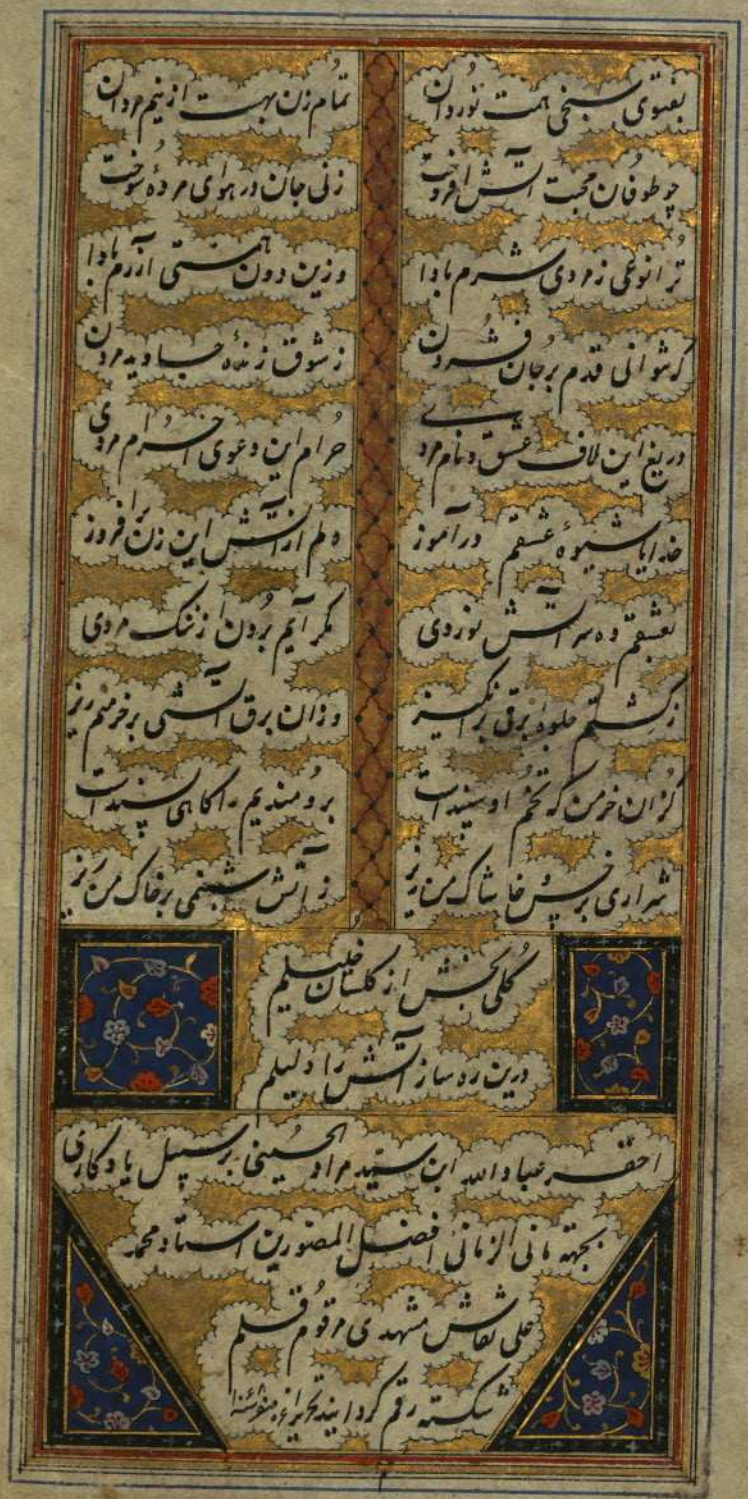

بفتوی سنجی همت نوردان / تمام زن بهست از نیم مردان

چو طوفان محبت آتش افروخت / زنی جان در هوای مرده سوخت

ترا نوعی ز مردی شرم بادا / وزین دون همتی آزرم بادا

که نتوانی قدم بر جان فشردن / ز شوق زنده جاوید مردن

دریغ این لاف عشق و نام مردی / حرام این دعوی احرام مردی

خدایا شیوه عشقم درآموز / دلم از آتش این زن برافروز

بعشقم ده سر آتش نوردی / مگر آیم برون از ننگ مردی

ز کشتم جلوه برقی برانگیز / وزان برق آتشی بر خرمنم ریز

کزان خرمن که تخم او سپند است / برومندیم را گاهی پسند است

شراری بر خس و خاشاک من ریز / ز آتش شبنمی بر خاک من ریز

گلی بخش از گلستان خلیلم
درین ره ساز آتش را دلیلم

احقر عباد الله ابن سید مراد الحسینی بر سبیل یادگاری
بجهة مانی الزمانی افضل المصورین استاد محمد
علی نقاش مشهدی مرقوم قلم
شکسته رقم گردانید تحریر ۱۰۶۸ صفر سنه ۱۰۶۸

ز استیلای آتش سر نپیچید / ازین پهلو بآن پهلو نگردید

سراسر سوخت ذرات وجودش / که از دل بر زبان نگذشت دودش

همان در نعت عشق و ذکر آن گل / زبانش طوطی و دل بود بلبل

بگاه سوختن از هر کناره / روان شد تیر باران نظاره

دو ره برداشت از آغوش مهوش / سر خود چون حباب از دوش آتش

چو خورشید قیامت آتشین روی / هزاران شعلهٔ ژولیده در موی

بهر سو کرد خندان لب نگاهی / نگاهش گرمتر از برق آهی

دو بار از قعر آتش سر برآورد / بآتش غوطه [illegible] سر برآورد

ز گرمی گشت آتش بر تنش خشک / تنش خاکستر و خاکسترش مشک

کف خاکستر آن پیکر نور / مصفاتر نمود از مغز کافور

مجرد شد چو روح از تن پرستی / بآتش پاک شد از جرم هستی

ز جرم آب و گل شد صاف و بیغش / بیالود از حریر نورش آتش

ز هر آلایشی خود را بری کرد / لباس عمرش آتش کازری کرد

مبرا زین حیات رایگان شد / پذیرای حیات جاودان شد

بیکجان دادن از صد درد دل رست / بری شد از خود و با دوست پیوست

هر آنکس را که سوز عشق دل سوخت / جوانمردی ازین زن باید آموخت

رخش نادیده عمری ز اشتیاقش / تمنا کرده بودم در فراقش

کنون کش یافتم بر رنج اغیار / رها کردن زهی ننگ و زهی عار

بمردن دستش از دامن ندارم / دلم دارد وفا گر من ندارم

اگر راه وفاداری نپویم / بمحشر چون جواب عشق گویم

هوس از عشق من شرمنده بهتر / بمرگ من محبت زنده بهتر

لبش با شاه در گفت و شنو بود / ولی هر ذره اش آتش درو بود

چنان طوفان غم آتش برافروخت / که حرفش در ره گوش و زبان سوخت

دلش مشغول راز دلفروشی / زدانش بر لبش مهر خموشی

زبان چون شعله افسرده در کام / گرفتش از هجوم لکنت آرام

کشید آتش ز شوقش در بغل تنگ / چو مخموری که بر ساغر زند چنگ

ملاحت پیکرش در هم نوردید / چو مستی کو کباب شور برچید

تن صافیش چون شد شعله آلود / تن او شعله گشت و شعله شد دود

رخش از فیض آتش تازه گلشن / برو هر شاخ سنبل نخل ایمن

هزارش موج آتش در رگ و پوست / ولی قعر دلش آغشته دوست

وجودش چون خم می جوش در جوش / زبانش چون لب پیمانه خاموش

در آتش چون سمندر غوطه ور شد / همه ذرات اجزایش شرر شد

دمی چون ابر رحمت زار بگریست / که ما را شرم باد از تهمت زیست

ز غم مست از شراب گریه مدهوش / بر آتش تاخت اشهب چون سیاوش

بگفت ای شیر دل معشوق صادق / همین باشد عروج عشق و عاشق

همین باشد حد مجذوب حالی / کمال آباد عشق لایزالی

نه حد ناجوانمردی همین است / که معراج جوانمردی همین است

هوس خلد محبت باد بر تو / خود آتش ابر رحمت باد بر تو

بتحسین روی مردان بر زمین است / هزاران آفرین بر آفرین است

تسلی شو که کار خویش کردی / بدعوی زانچه گفتی بیش کردی

کنون شهری ز تیمارت خرابست / گر از آتش برون آیی صوابست

ز دلها پیش ازین جیحون میالای / جهان خواهی بیاساید بیاسای

بیا بگذر دگر زین خوی سرکش / برون آ چون طلا از کوره بیغش

همین کاواز شاه آمد بگوشش / سمعنا گوی شد جبرئیل هوشش

ز حرف سوزناکی لب بخون شست / که دل تبخاله گشت و از لبش رست

که ای کامل عیار عشق سنجان / مرنجانم مرنجانم مرنجان

پس از عمری نصیبم شد وصالی / وصالی بیوفاتر از خیالی

دم وصلم زمان واپسین است / بعمر خویش آسایش همین است

کشیدش تنگتر از جان در آغوش
چو جانان یافت کرد از جان فراموش
بنوعی امتزاج آن دو تن شد
که جان این تن آن را کفن شد
چو نقش حاصل او شهزاده برخواند
گلاب از گلبن مژگان برافشاند

بجان آمد ز بس آتش پرستی / فغان برداشت از وسواس هستی

بشه گفتا مرا بدنام کردی / بافسون روز عیشم شام کردی

ز صبرم رنجه خواهد گشت یارم / بخواهد مرد آتش را انتظارم

دلم سرمست و آشوفاه عشقست / بن هر مویم آتشگاه عشقست

من آن خاکستر آتش نهادم / که از بال و پر پروانه زادم

اگر صد ره شوم از سوختن مست / همان بازم باصل خود رجوعست

بنزد عشق هر کو اهل عشقست / در آتش زنده رفتن سهل عشقست

بآخر چون شه از حجت فرو ماند / گلاب یاس بر سوز دل افشاند

اجازت داد کاتش بر فروزند / در آتش هر دو را با هم بسوزند

اطاعت پیشگان شاهزاده / بطاعت نقد جان بر کف نهاده

چو از شه نغمه رخصت شنیدند / بسوی هیمه چون آتش دویدند

ز بس چیدند بر هم صندل و عود / جهان پر شد ز دود عنبر آلود

کم از مژگان بهم سودن زمانی / مهیا شد سمندر آشیانی

نخست آن کشته را در وی نهادند / بخور آسا بمجمر جای دادند

چو بویش در دماغ دهر آمیخت / شدش جان عطسه و بر خاک ره ریخت

سپند آسا بوجد افتاد و برخاست / بشکر شه زبان چون شعله آراست

تمام ره برو افسانه میخواند
دلش میداد و رخش آهسته میراند
ولی او از دو عالم بیخبر بود
بجانش شوق آتش کارگر بود
بافسون رام دل نرمی نمیشد
هوس دلسرد از آن گرمی نمیشد

بجان

تسلی دادش از مسکین نوازی / بشیرین بذلهای لعب و بازی

بفرزندی خود داد اختصاصش / بعصمتگاه خلوت کرد خاصش

بهر کشور خطاب رانیش داد / بملک هند فرمان رانیش داد

هزارش اسب تازی داد و صد پیل / متاع خزر و دیبا میل در میل

هزارش از کنیزان خطایی / دماغ آزار بوی آشنایی

هزارش از غلامان حبش زاد / بخدمت بنده وار خویش آزاد

هزاران حقه از یاقوت و گوهر / هزاران نافه پر از مشک اذفر

ز هر جنسش از مه تا بماهی / کرامت کرد غیر از پادشاهی

ولیکن آن زن پاکیزه طینت / شکر لب طوطی پروانه همت

ز صد عالم تمنی در تمنی / نمیشد جز بجان دادن تسلی

لبش جز گوهر آتش نمی سفت / بغیر از سوختن حرفی نمیگفت

چو عاجز شد شه از دلجویی او / عنان برتافت ز آتشخویی او

اجازت گونه دادش نه از دل / ز شادی بر پرید آن مرغ بسمل

هنوز از حرف رخصت لب تهی جام / که شوقش بود در ره شعله آشام

لبش با شاه در افسانه گفتن / دلش سرگرم آتشخانه رفتن

بآخر آن سپهر دانش و داد / قرار چاره بر بیچارگی داد

اشارت

خرامان شد چو گل بر تخت آتش
بدستی [illegible]ان بدستی لخت آتش
قد چون شعله از تعظیم خم کرد
زمین سجده را فیض ارم کرد
شه از لطفش بپای تخت بنشاند
جواهرهای لب بر فرقش افشاند
کشیدش از نوازش دست بر سر
سر او تخت و دست شه شد افسر

تمام راه با آتش جدل داشت / پر پروانه گویی در بغل داشت

جهانی خانه سوز آه و افسوس / که جوید شیوهٔ پروانه طاوس

حکیم و فیلسوف و پیر و برنا / شکیب آموزان دل ناشکیبا

که شوقش زان تمنا فرد سازند / بطبعش مهر آتش سرد سازند

ولی آن مست آتش آشنایی / زبان نشناس کافر ماجرایی

بگفت ار بت بمنع من گراید / سجود بت دگر از من نیاید

وگر عیسی شکست آرد بکارم / زبان از تهمت مریم ندارم

وگر مادر به پندم لب فروزد / جگر از شعلهٔ نارم بسوزد

اگر چون خود نخواهم زود میرش / حرامم باد لذتهای شیرش

برهمن گر بمنعم دیده شوخست / برهمن نیست او شیخ الشیوخست

کسی را اختیار جان کس نیست / نه خود جان منست این جان کس نیست

چرا تا زنده‌ام شرمانده باشم / که سوزد دلبر و من زنده باشم

غرض ز آتش مرا ایثار جانست / بغارت دادن جان و روانست

من لب تشنه دل کز جان شدم سیر / اگر آتش نباشد تیر و شمشیر

ز پندش دل بآتش گرم چون گشت / که حکم غیرتش رغبت فزون گشت

مهندس قطربان دانش آموز / ز احکام نصیحت حیرت اندوز

زناکامی

ز مستیهای شوق جان سپاری
شده پروانه شمع عماری
چو شب گم کرده راهان مشوش
خرامان شد باستقبال آتش
ز شوق سوختن در آتش دوست
نمیگنجید همچون شعله در پوست

چو کاوش یافت آن خاک جگرتاب
برون آمد ز خاک آن در نایاب
برآسودند غواصان خاکی
برافزودند بر دل دردناکی
روانش در عماری جای دادند
عماری را چو گل بر سر نهادند

ز اختر ساعتی سعدی گزیدند / چو در در رشته طالع کشیدند

نواسنجان مجلس خرم و شاد / نهاده چشم و دل در راه داماد

که کی چون شمع بخت از در درآید / شب پروانه را ظلمت سرآید

همه غافل ز لعبت باز گردون / که تا آرد چه لعب از پرده بیرون

چو صبح این لعبت خاور نشیمن / لوای شعله زد بر دشت ایمن

جگر خون عاشق شوریده ایام / در آغاز محبت حسرت انجام

چو گنج از خانه ویران برآید / تو گفتی یوسف از زندان برآید

به پیش رو فکنده از گل نقابی / بمهتابی نهفته آفتابی

ز گل آغوش زین رشک چمن کرد / ز نکهت بارگی یاد ختن کرد

نظر بتخانه کرد و دل برهمن / شکیبایی عنان و عشق توسن

قدم بر آرزو میسود و میرفت / نگاهش بر قفا میسود و میرفت

جهان سرشار شوق از شادی او / عروسی خانه دامادی او

خروش نای و کوس شادیانه / فکنده حلقه در گوش زمانه

چراغان کرده بام و در گلستان / گلستانی ز فانوسش خیابان

بجان شهری تمامت مست شادی / فلک گلدسته در دست شادی

ولی او بی نصیب از شادکامی / تمامش کام و دل در ناتمامی

کدورت

نگارین عارضش خرم بهاری / بهاری را چه آراید نگاری

رخی چون گل ز خوبی آرمیده / لبی چون غنچه گل در گل دمیده

ولی بر خوبیش زیور گران بود / رخش مشاطه مشاطگان بود

ز عکس چهره خال عنبرینش / نمودی قطره خوی بر جبینش

ز عنبر بو نسیم زلف آن گل / شده مژگان شانه شاخ سنبل

نجوی شستی رخ گلگونه هر دم / که گل زیور نخواهد غیر شبنم

چو بر تن پای تا سر زیور آراست / چو لؤلؤ تر از جیب صدف خواست

بمادر گفت لب مست تبسم / که ای عمر از تو شاداب ترحم

بترتیب بساط آراستن گوش / بشوق افزودن و غم کاستن گوش

چو مصر دل بیارا بام و بازار / که اینک میرسد یوسف ببازار

چمن پیرایه حسن نزهت آیین / به از صد چین و صورتخانه چین

چو بشنید این حکایت مادر پیر / روان گشت از طرب چون باد شبگیر

بعزم کارسازی تند برجست / نشد تا کارها آماده ننشست

بیک فرمان که از دل بر زبان ریخت / متاع کان و دریا در هم آمیخت

پس از یکهفته ترتیب عروسی / زمین داد آسمان را خاک بوسی

ز هر دو سوی چون آماده شد کار / منجم نقش ساعت زد به پرگار

چو بنشست از خرام آن سرو نوخیز
ز گل شد دامن مشاطه لبریز
ولی بر خوبیش زیور گران بود
رخش مشاطه مشاطگان بود
رخ مه در نقاب سایه حیف است
چنان رویی برو پیرایه حیف است

نگارین

رخ بت چون دل خود ریش سازم / ز بت بتخانه را درویش سازم

کهن ناقوس را با ناله زار / بپای ناقه آویزم جرس وار

چو تار شمع سوزم زلف زنار / بشویم صندل بت را ز رخسار

بدزدم از جگر داغ صنم را / بدوزم بر نظر راه حرم را

ز شرک برهمن زنار جویان / ز کفر رفته استغفار گویان

مراد از کعبه اسلام جویم / هم از شهد شهادت کام جویم

چو بر مغز پدر این ماجرا ریخت / تو گفتی ابر بر آتش گیا ریخت

بدل زد نشتری از راه گوشش / که بیخود گشت و باز آمد بهوشش

سخن از لب سفر ناکرده تا گوش / جوابش چاره جویی بود خاموش

پی مطلب روا کردن ز جا جست / کمر بر جان و جان را بر کمر بست

ز بیم خوی چرخ سند روسی / همان دم کرد ترتیب عروسی

هر آنچش بود در خاطر ذخیره / که چشم عقل ازو میگشت خیره

برون آورد بهر رونق کار / ز هر جنسی یکی یوسف ببازار

تمنا را بصد پیرایه پیراست / مهیا شد فزونتر زانچه میخواست

چو گنج خاطر از اندیشه پرداخت / بر دختر پرستان قاصدی تاخت

که ای کاشانتان از حسن آباد / رسید اینک بسوی حجله داماد

اجابت کن مراد ناروایم
وگرنه از در عصیان درآیم
معاذ الله ز دین بیگانه گردم
گنه کار بت و بتخانه گردم
بگردانم بر آتش سومنات
شکست آرم بلات و مهملات

فلک قدر و عطارد خیل باشی / قیامت از شکوهش دور باشی

بورد صبحگاه و آه شبگیر / زمین و آسمان را کرده تسخیر

گرامی گوهر نه بحر اخضر / سمی ذو الجلال الله اکبر

خرد کاملترین حق شناسان / سپاس آموزگار ناسپاسان

بشاهی خوی درویشان گرفته / طریق مرحمت کیشان گرفته

اگر موری شدی از فتنه پامال / ز بازوی هما دادش پر و بال

اگر خاری زدی بر پای کس نیش / بدست خویش بردی مرهمش پیش

بعهدش طفل نومیدی نزاده / دگر هم زاده جان در راه داده

چنان آسوده عهدش از حوادث / که در مستی نگشتی فتنه حادث

جوانی خانه زاد عهد او بود / تو گفتی عهد یوسف عهد او بود

بهشتی بود عهدش بی گماسی / زبان ببریده در وی ناسپاسی

زمین شوره هر جا ابر می شست / بغیر از شکر شکرش نمیرست

نبودی در چنین خرم بهاری / مقیم خاک را در دل غباری

بجز نوعی که از ناکس نهادی / مرادش شد شهید نامرادی

چنین زد نغمه پرداز حکایت / نمک بر زخمه تار روایت

چو این غم نامهٔ سوزان حکایت / نفس بگداخت در کام روایت

رقم زد خامهٔ معجز طرازش / محبت نامهٔ سوز و گدازش

الهی این گرامی بکر مستور / که افشاند آستین بر عصمت حور

ز پابوس شهش ده ارجمندی / بتزویج قبولش سربلندی

بیا ای بسته بر خود تهمت عشق / که در مغزت گذارم لذت عشق

تو لب سوزی ز عشق آتشین نام / دلت چون داغ طفلان خام در خام

لبت از نام عشق آتش فروز است / دلت خونین کباب خام سوز است

نوای عشق از مرغ چمن پرس / گر از بلبل نمی پرسی ز من پرس

که از دل نغمه بر لب دوانم / که لب را همچو دل در خون نشانم

بر آهنگی زنم ناخن بمضراب / که از آب آتش از آتش چکد آب

سراپا گوش یکسر گوش دل کن / برین تیغ زبان خونت بحل کن

کنون این قصه کز یادم بریده است / هم از چشم خودم بهتر که دیده است

زبان شوریده کلک شعله تحریر / چنین کرد از زبان دیده تقریر

که در دوران شاه عیسی اورنگ / که عیسی خواند پیشش درس فرهنگ

جهان کیوان خدیو عدل و انصاف / اطاعت سنج امرش قاف تا قاف

فلک

رخ از جام سپهر برفروزند
برای مرده خود را زنده سوزند

پس از مردن رخ خود برنتابند
بهم در بستر آتش بخوابند

تعجب نیست گر دعوی صادق
بسوزد در غم معشوق عاشق

نوای این عجب ساید بعیوق
که سوزد بهر عاشق زنده معشوق

همین باشد همین معراج همت
نثار جان و تاراج محبت

کسی نوعی نمی آساید از عشق
از ینها هرچه گویی آید از عشق

ایا پروانه بلبل ترنم
جگر خون عاشق آتش تبسم

همی خواهم بانگ روزگاری
براکیزانی از آتش شراری

حدیث شمع کلک برفروزد
که هر پس بشنود جانش بسوزد

بحرف تازه خوم کنی گوش
که تاریخ کهن کردد فراموش

چو این آواز وحی آسا بگوشم
سمعنا گوی شد جبریل هوشم

سر نقب سخن را باز کردم
زبان تا دل بمعنی غوطه دادم

دری آمد ز بحر دل بدستم
که از ننگ تهی دستی برستم

کنون این در بسی آرم بهازار
ولی جز تو نمی بینم خریدار

لعاب شعله بر کاغذ تنیدم
کهر در رشته آتش کشیدم

بپستی آن ره تازه رفتم
ره یکساله در یکهفته رفتم

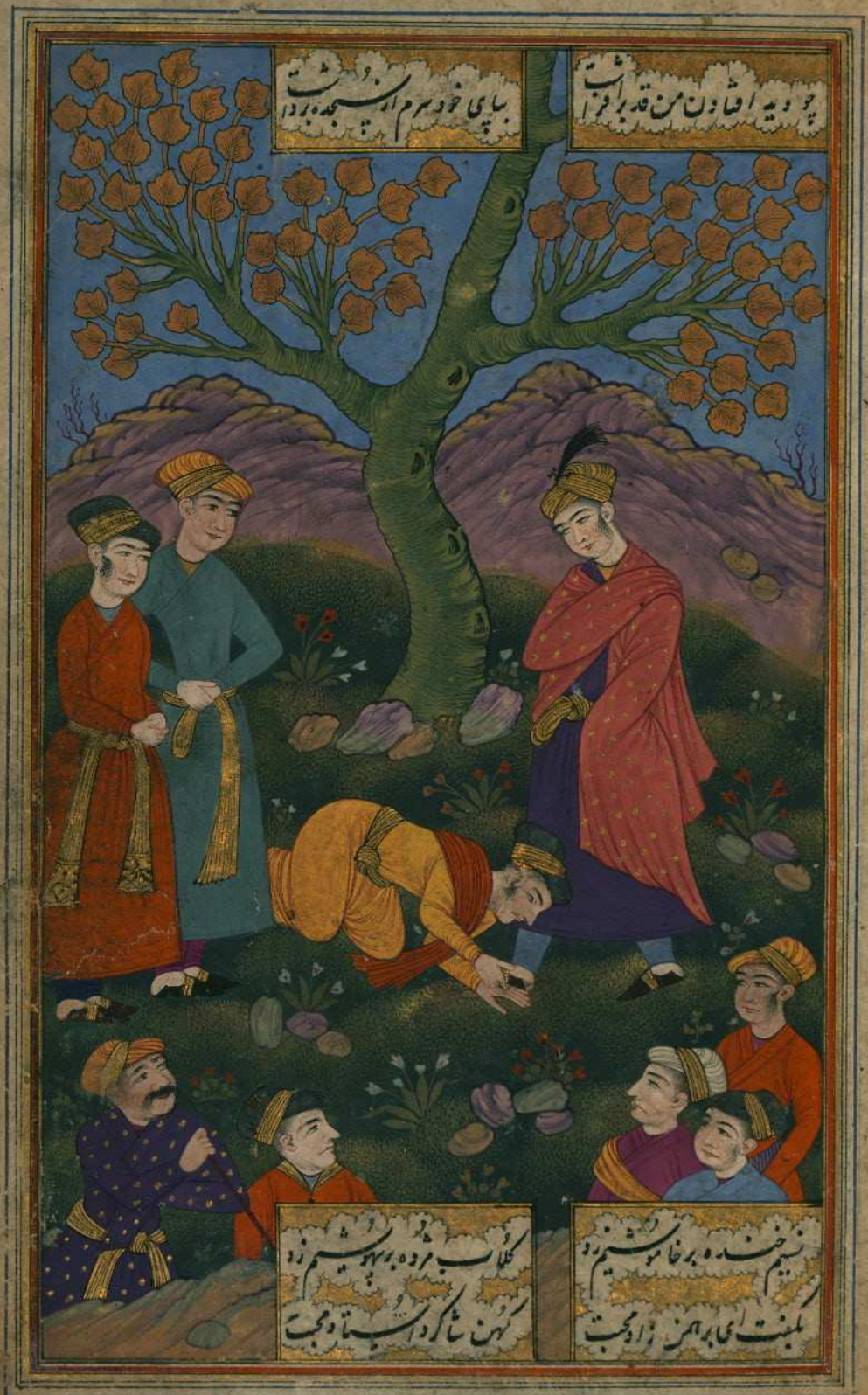
چو دید افتادن من قد برافراشت
بپای خود سرم از سجده برداشت
نسیم خنده بر خاموشیم زد
گلاب مژده بر بیهوشیم زد
بگفت ای برهمن زاد محبت
کهن شاگرد استاد محبت

ازان نکهت که مغزم را بخارید / دماغم صد گلستان تازگی دید

بمژگان قفل در را باز کردم / رهین مژده را آواز کردم

درآمد از درم هدهد سرشتی / چه هدهد بلکه طاوس بهشتی

چو طوطی لب بشکر چاشنی داد / که ای مجنون طبیعت عشق فرهاد

تمنا شام غم صبح طرب کرد / شه فرخنده اقبالت طلب کرد

نشستن را برفتن بایدت بست / که گر برخواستی شد کار از دست

بکن پای طلب از خواب بیدار / که خواب آلوده آرد گمرهی بار

تو خدمت ناصبور و شاه مشتاق

هنوز آن مژده آور در سخن بود / که شوقم بر در شه بوسه زن بود

چنان شوقم بسرعت گشت همدوش / که هم در خانه شد پایم فراموش

سراسیمه چنان از جای جستم / که سر بر جای پا آمد بدستم

سوار سر شدم چون افسر بخت / سر و افسر کشیدم بر در تخت

ز مغربگاه غم تا مشرق ذوق / رسیدم چون نظر در یکقدم شوق

چو بر درگاه بختم تاج سر سود / زمین تا آسمان شد سجده اندود

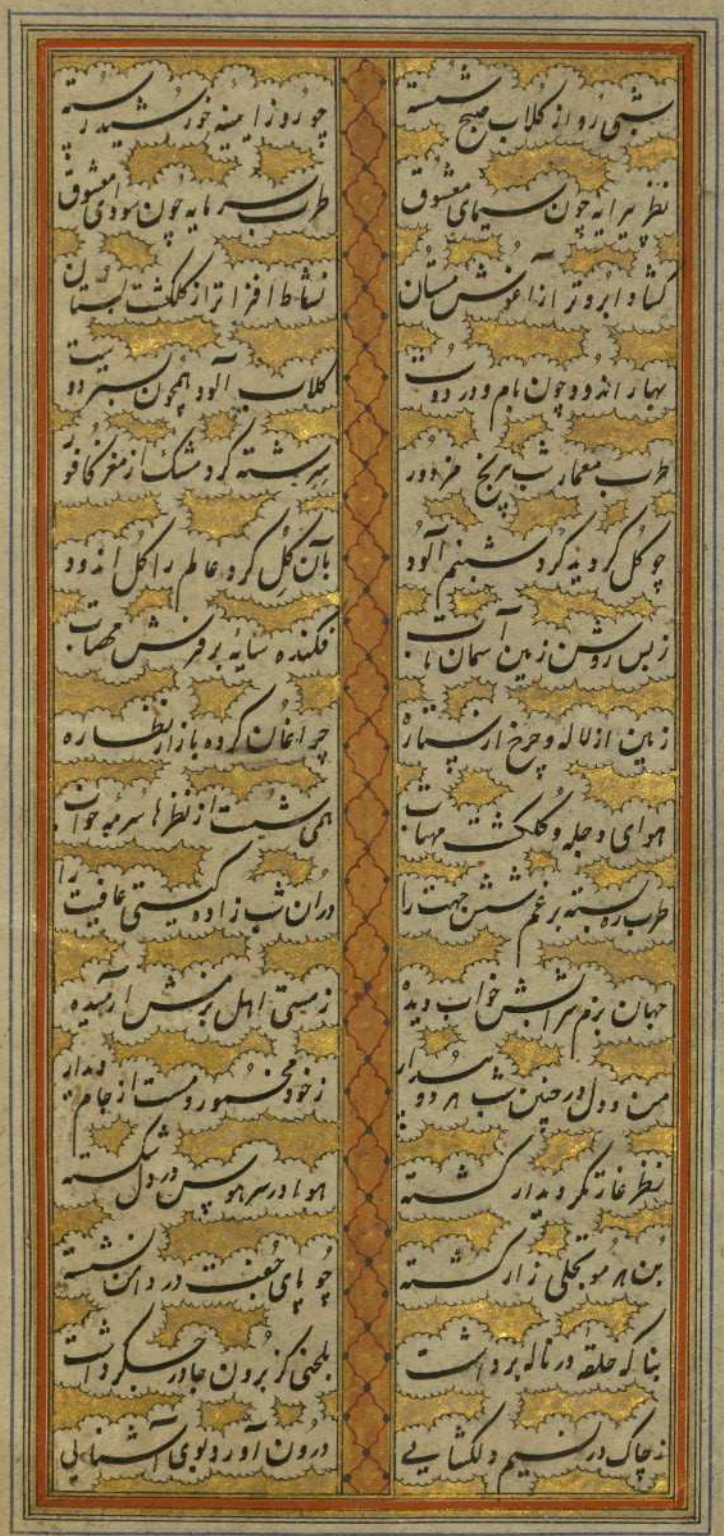

عروجی ده بمعراج قبولم / رهی بنما بخرگاه رسولم

محمد صیقل مرآت بینش / نظر پیمای چشم آفرینش

شفاعت سنج جرم آباد هستی / قناعت گنج ملک تنگدستی

حقیقت را گل آغوش پرورد / شریعت را ردای دوش پرورد

بخلقت ز انبیا پیشی گرفته / ز سبقت با خدا خویشی گرفته

دلیل قدر و اعجازش همین بس / که رهرو پیش و رهبر آمد از پس

زبان گنج نغمه اوراد نعتش / خرد مجذوب مادرزاد نعتش

زبان با ذکر نعتش آشنا نیست / که نعتش جز بدل گفتن روا نیست

گر استغنای نعت از دل برنجد / دگر زین مژده دل در دل نگنجد

کجا نعتی سزای او توان گفت / خدا شو تا ثنای او توان گفت

ز شهرستان رحمت بی نصیبم / غریبم یا رسول الله غریبم

تو بیکس دوست من همسایه دشمن / نیابی بیکسی مسکین تر از من

ز رحمت زار خویشم ده گیاهی / بهشتی کن گیاهم از نگاهی

گر از ننگم شفاعت ارزشی نیست / تنک سرمایه را آمرزشی نیست

همین بس کز گنه شرمندگانیم / ارادت سنج امرت بندگانیم

دل پروانه پرداز محبت / بصد جان خانه پرداز محبت

چنان مستم کن از جامی که دانی / که تاب مستیش هم خود توانی

ز شوقی کن سرم را سجده فرسای / که شوق از سر ندانم سجده از پای

ز چین غم جبینم ساده گردان / گشاد ابروترم از باده گردان

سرم را با خنجش از بستر درد / لبم را باج ده از ساغر درد

چه بستر خوابگاه ماه و خورشید / چه ساغر جرعه بخش جام جمشید

شهادت را شراب هوش من کن / محبت را گل آغوش من کن

هر آن خواری که ننگ از وی نفور است / مرا در کار و عشقم را ضرور است

بنبید معرفت کن در ایاغم / خرابات محبت کن دماغم

بنبید خانه زاد نشأ طور / کز و مستی و هوشیاری بود دور

که چون آوازه اش در ساغر افتد / ز گرمی ساغر اندر مجمر افتد

من و نوعی ندامت زادگانیم / که چون آیینه از دل سادگانیم

ز بس صافی نهادیم از محبت / ز عیب دیگران بر ماست تهمت

ز لوح دل نقوش غیر بزدای / خطای دیگران بر ما ببخشای

شبم تاریک و رهبر دیده اعمی / کرامت کن چراغان تجلی

ز نور وحدتم خاطر برافروز / بطور رؤیتم راهی درآموز

دلم را عاقبت اندیشگی ده / نهادم را شریعت پیشگی ده

دلی پایی که بر گل ناز دارد / کجا پروای پای انداز دارد

من و حمدت زبان را خاک بر سر / ادب را درع طاقت چاک در بر

سزاوارت ثنای چون منی نیست / که حمد تو سزای چون منی نیست

زبان شوریدهٔ گنگانه نطقم / فصاحت زادهٔ دیوانه نطقم

من و یارای حمد از من نیاید / که پاس شعله از خرمن نیاید

همان بهتر چو عجزم خامه بشکست / که هم در عرض حال خود زنم دست

خداوندا دلم افسردن آموخت / نظر در دیده از دل سردیم سوخت

بناخن گر بکاوی آهن سنگ / بهر جا شعله بینی بر او رنگ

غرامت بین که این ناکس دل من / نه کوه طور شد نه سنگ آهن

من و این دل که کم نام زمان باد / چنین دلها نصیب دشمنان باد

ز خون اینچنین دل خاک تن به / چنین دل طعمهٔ زاغ و زغن به

بجای این دل افسرده پیکر / دل پروانه ام ده یا سمندر

دل ریشی ازو اجزای جان ریش / دلی کز نام او گردد زبان ریش

دل همسایهٔ فریاد بلبل / دلی صید گل و صیاد بلبل

دلی سر تا قدم چون شعله روشن / کشیده کسوت فانوس بر تن

که چون پروانه اش گردد هوادار / نهد از پرده بر دل داغ دیدار

دلی از رنگ و بوی گل سرشته / نه همچون تن ز آب و گل سرشته

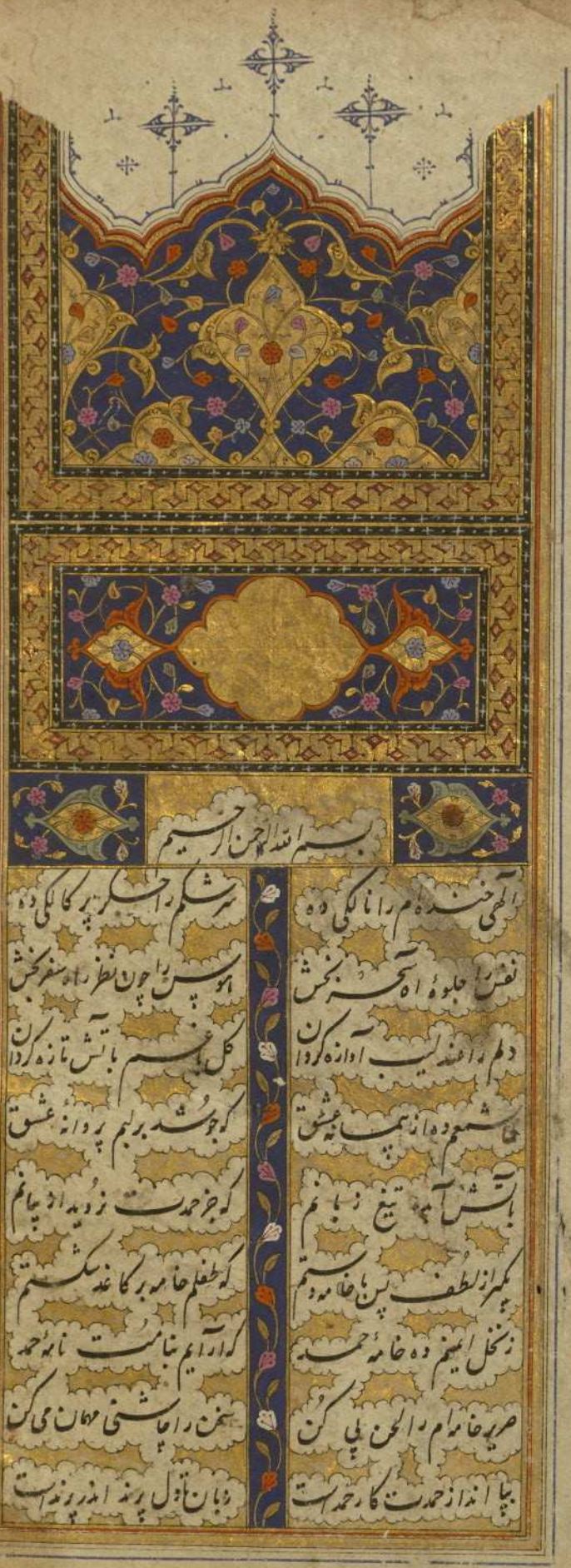

بسم الله الرحمن الرحیم

الهی خنده‌ام را نالگی ده / سرشکم را جگر پرکالگی ده

نفس را جلوهٔ آه سحر بخش / هوس را چون نظر راه سفر بخش

دلم را عندلیب آوازه گردان / گل باغم بآتش تازه گردان

شمعم ده از پیمانهٔ عشق / که جوشد بر لبم پروانهٔ عشق

بآتش آبده تیغ زبانم / که جز حمدت نروید از بیانم

بگیر از لطف پس با خامه دستم / که طفلم خامه بر کاغذ شکستم

ز نخل ایمنم ده خامهٔ حمد / که آرایم بنامت نامهٔ حمد

صریر خامه‌ام را لحن پی کن / سخن را چاشنی مهمان می کن

بپا انداز حمدت کار حمد است / زبان تا دل پرند اندر پرند است

ولی پایی

سوز و گداز نوعی

رضا حشمت بسته

سلاجامندک معراج خیال

[illegible]

سوز و گداز

نوعی

W.699

Previous binding lower board outside:
Title: Binding
Form: Binding
Label: This red goatskin binding with gold-tooled frames is attributable to the thirteenth century AH / nineteenth CE.

Acquisition Walters Art Museum, 1931, by Henry Walters bequest

Binding The binding is not original.

Modern western black leather binding (without flap); earlier red goatskin binding with gold-tooled frames attributable to the thirteenth century AH / nineteenth CE housed separately

Bibliography

Richard, Francis. Splendeurs persanes: manuscrits du XIIe au XVIIe siècle. (Paris: Bibliothèque nationale de France, 1997), 220.

Farhad, Massumeh. "Searching for the New: Later Safavid Painting and the Suz u Gawdaz (Burning and Melting) by Naw`i Khabushani." Journal of the Walters Art Museum 51 (2001): 115-130.

Form: Illustration
Text: Sūz va gudāz (Burning and melting)
Label: Emperor Akbar eventually permits the young Hindu girl to practice sati (self-immolation). Akbar's son, Prince Dāniyāl, accompanies the woman to the funeral pyre.

fol. 19a:
Title: Text page with illuminated triangular pieces
Form: Text page
Text: Sūz va gudāz (Burning and melting)
Label: This text page has triangular pieces with a polychrome floral and scrolling vine motif on a gold ground. The verses, in nastaʿlīq script in black ink, are written obliquely in the center of the page.

fol. 19b:
Title: Hindu couple united on the funeral pyre
Form: Illustration
Text: Sūz va gudāz (Burning and melting)
Label: The young Hindu girl has thrown herself on her beloved's funeral pyre. The historic Hindu practice of self-immolation or widow-burning, called sati, was an uncommon subject for Persian literature.

fol. 21b:
Title: Illuminated tailpiece with colophon
Form: Tailpiece with colophon
Text: Sūz va gudāz (Burning and melting)
Label: The colophon with illuminated tailpiece indicates that the calligrapher of this work was Ibn Sayyid Murād al-Ḥusaynī, who copied it as a "souvenir" for the "Mani of the time," the master Muḥammad ʿAlī, a painter from Mashhad, in the month of Safar in the year 1068 AH [November 1657 CE]. It reads as follows: Aḥqar ʿibād Allāh ibn Sayyid Murād al-Ḥusaynī bar sabīl-i yādkārī /1/ bi-jihat-i mānī al-zamānī afẓal al-muṣavvirīn Ustād Muḥammad /2/ ʿAlī Naqqāsh-i Mashhadī marqūm qalam-i shikastah /3/ raqm kardānīd taḥrīran ghurrah-i Ṣafar sanat 1068 /4/

request to marry and sends a message to the girl's parents.

fol. 10b:

Title: Young Hindu girl prepares herself for her wedding
Form: Illustration
Text: Sūz va gudāz (Burning and melting)
Label: The young woman, in female company, prepares herself for her wedding. She is shown in the center of the composition holding a mirror.

fol. 13a:

Title: Bridegroom is buried under a collapsed building
Form: Illustration
Text: Sūz va gudāz (Burning and melting)
Label: On the morning the young man and woman were to be wed, the bridegroom travels to the home of his beloved. On his way, he stops to rest in a mud building. As a result of heavy rains, the structure falls and buries the bridegroom and his companions alive.

fol. 14a:

Title: Bride with mourners carrying the bridegroom's coffin
Form: Illustration
Text: Sūz va gudāz (Burning and melting)
Label: Overcome with grief, the young Hindu woman accompanies her bridegroom's coffin to the funeral pyre and decides to commit sati (self-immolation).

fol. 16a:

Title: Young Hindu girl before the Mughal Emperor Akbar
Form: Illustration
Text: Sūz va gudāz (Burning and melting)
Label: The Mughal Emperor Akbar attempts to dissuade the young Hindu girl from committing sati (self-immolation).

fol. 17b:

Title: Prince Dāniyāl accompanies the young Hindu girl to the funeral pyre

Decoration note: Eight miniatures (fols. 5a, 9a, 10b, 13a, 14a, 16a, 17b, and 19b); illuminated incipit with headpiece (fol. 1b); illuminated tailpiece with colophon (fol. 21b); interlinear illumination; framing lines in blue, gold, and red; small rectangular and triangular pieces with polychrome floral and scrolling vine motif on gold ground on text pages

Decoration

fol. 1b:

Title: Illuminated incipit with headpiece
Form: Incipit
Text: Sūz va gudāz (Burning and melting)
Label: This illuminated incipit with headpiece bears the basmalah in the lower rectangle.

fol. 2a:

Title: Illuminated text page
Form: Text page
Text: Sūz va gudāz (Burning and melting)
Label: Verses of the poem Sūz va gudāz (Burning and melting) are written in nastaʿlīq in black ink. Framing lines in blue, gold, and red surround the text, and a border of polychrome floral motifs on a blue ground divides the verses.

fol. 5a:

Title: The author Nawʿī Khabūshānī prostrates himself before Prince Dāniyāl
Form: Illustration
Text: Sūz va gudāz (Burning and melting)
Label: The author Nawʿī Khabūshānī prostrates himself before Prince Dāniyāl, son of Emperor Akbar, to whom he dedicated this poem.

fol. 9a:

Title: Youth confesses his falling in love to his father
Form: Illustration
Text: Sūz va gudāz (Burning and melting)
Label: Set in India, the story begins with a young Hindu man confessing his strong love for his childhood friend to his father. His father consents to the young man’s

Name, in vernacular:

ابن سيد مراد الحسيني

Form Book

Genre Literary -- Poetry

Language The primary language in this manuscript is Persian.

Colophon *21b:*
Transliteration: Aḥqar ʿibād Allāh ibn Sayyid Murād al-Ḥusaynī bar sabīl-i yādkārī /1/ bi-jihat-i mānī al-zamānī afẓal al-muṣavvirīn Ustād Muḥammad /2/ ʿAlī Naqqāsh-i Mashhadī marqūm qalam-i shikastah /3/ raqm kardānīd taḥrīran ghurrah-i Ṣafar sanat 1068 /4/
Translation: The most lowly servant of God ibn Sayyid Murād al-Ḥusaynī copied it with a broken pen as a souvenir for the Mani of the time, the most excellent of painters, master Muḥammad ʿAlī, the painter from Mashhad. It was copied in the first of the month of Safar in the year 1068 [November 1657].
Comment: Gives the name of the calligrapher, the painter, and the date of completion of the copy

Support material Paper

Laid paper

Extent Foliation: ii+22+i

Collation Catchwords: Written obliquely on versos

Dimensions 14.5 cm wide by 23.5 cm high

Written surface 7.0 cm wide by 16.0 cm high

Layout Columns: 2
Ruled lines: 16

Contents *fols. 1b - 21b:*
Title: Sūz va gudāz
Incipit:

الهی خنده ام را نالکی ده ...

Hand note: Written in nastaʿlīq script in black ink

Shelf mark	Walters Art Museum Ms. W.649
Descriptive Title	Burning and melting
Text title	Sūz va gudāz *Vernacular:* سوز وگداز
Author	*As-written name:* Muḥammad Riẓā Nawʿī Khabūshānī *Supplied name:* Nawʿī Khabūshānī (d. 1019 AH / 1610 CE) *Name, in vernacular:* محمد رضا نوعي خبوشاني *Note:* Name supplied by cataloger
Abstract	This is an illuminated and illustrated copy of the poem Sūz va gudāz (Burning and melting) by Nawʿī Khabūshānī (d. 1019 AH / 1610 CE), which recounts the love story of a Hindu girl who burns herself on the funeral pyre of her betrothed. The codex was written in nastaʿlīq in black ink by Ibn Sayyid Murād al-Ḥusaynī and illustrated by Muḥammad ʿAlī Mashhadī in 1068 AH / 1657 CE. According to the colophon, Ibn Sayyid Murād al-Ḥusaynī copied the manuscript for the painter Muḥammad ʿAlī, the "Mani of the time," as a "souvenir." The fact that the manuscript was produced for one of the most prolific artists of seventeenth-century Iran makes it a highly significant document. It opens with an illuminated incipit with headpiece (fol. 1b) and closes with an illuminated tailpiece with colophon (fol. 21b). Text pages have interlinear illumination and small rectangular and triangular pieces with polychrome floral and scrolling vine motifs. There are eight miniatures in a style associated with the Safavid centers of artistic production of Mashhad and Isfahan (fols. 5a, 9a, 10b, 13a, 14a, 16a, 17b, and 19b).
Date	1st Ṣafar 1068 AH / November 1657 CE
Origin	Iran
Artist	*As-written name:* Muḥammad ʿAlī Naqqāsh Mashhadī *Name, in vernacular:* محمد علي نقاش مشهدي
Scribe	*As-written name:* Ibn Sayyid Murād al-Ḥusaynī

This document is a digital facsimile of a manuscript belonging to the Walters Art Museum, in Baltimore, Maryland, in the United States. It is one of a number of manuscripts that have been digitized as part of a project generously funded by the National Endowment for the Humanities, and by an anonymous donor to the Walters Art Museum. More details about the manuscripts at the Walters can be found by visiting The Walters Art Museum's website www.thewalters.org. For further information about this book, and online resources for Walters manuscripts, please contact us through the Walters Website by email, and ask for your message to be directed to the Department of Manuscripts.

A digital facsimile of Walters Ms. W.649, Burning and melting
Title: Sūz va gudāz

Published by: The Walters Art Museum
600 N. Charles Street Baltimore, MD 21201
http://www.thewalters.org/

http://creativecommons.org/licenses/by-nc-sa/3.0/legalcode
Published 2011